

# خطابات قرآنی با دل و جان و خرد انسانی

روی سخن قرآن با انسان است. انسانی که دل دارد، عقل دارد، جسم دارد و در جامعه زندگی می کند، لذا در قرآن هم استدلال عقلی (البته به شیوه خاص خودش) هست، هم سخنانی که دل را بر انگیزد و هم پاسخ های مناسبی به مقتضیات جسم و جان و فرد و اجتماع.

قران نه درخواستهای تن و جان را منکر است، نه آنچه را اجتماعی بودن انسان ایجاب می نماید رد کرده است. قرآن می پذیرد که يك موجود جسمانی و اجتماعی چه مطالباتی دارد و همانها را آنگونه که با فطرت بسازد پاسخهای مساعد داده و رهبانیت را که ضد اجتماعی است و واقع بین نیست بدعت نامیده و نفی کرده<sup>۱</sup>. و توصیه فرموده است که نصیب خود را از دنیا فراموش نکنیم<sup>۲</sup>.

اینکه بشر موجودی صاحب دل است خیلی مورد توجه قرآن می باشد بلکه تصریح می فرماید که تذکر برای صاحبان دل است<sup>۳</sup>.

در جای دیگر فرموده که خداوند برای يك انسان دو دل در سینه قرار نداده<sup>۴</sup>. مفهومش اینست که دل انسان باید پیش خدا و معنویات و ارزشهای الهی باشد (البته با توجه به شأن نزول

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

معنای دیگری برای آیه می توان در نظر گرفت).

اما خطابه‌های قرآنی به عقل بسیار است. قرآن انواع استدلال را دارد و بعضی اندیشمندان اسلامی - همچون غزالی - کوشیده اند منطق را از قرآن استخراج و استنباط کنند. اگر از این افراطی‌گری بگذریم، بهر حال قرآن استدلال‌ات عقلی دارد، مثلاً در اثبات یگانگی خدا می فرماید: اگر در دنیا دو خدا می بود کار تباه می شد.<sup>۵</sup> یوسف در زندان خطاب به آن دو زندانی که از وی طلب تعبیر خواب می نمایند و ظاهراً هر دو مشرک اند می گوید: آیا خدایان پراکنده بهتر است یا خدای یکتای نیرومند<sup>۶</sup>؟ این نوع استدلال مصلحت‌گرایانه است: «بهتر» به جای «درست تر»؛ البته در حد مخاطب، سخن گفته شده است. قرآن در خطاب به منکران معاد، آنان را خلع سلاح کرده می فرماید: آنان در افکار خود یقین ندارند بلکه در گمان هستند<sup>۷</sup>. این نحوه بیان یعنی کشانیدن جنگ به سرزمین حریف، هم از جهت منطقی و هم از جهت بلاغت خیلی عالی است و در واقع يك فیلسوف مادی و يك اعرابی مشرک را به یکسان مجاب و مفخم می نماید، به شرط آنکه منصف

باشند. بعضی اوقات، قرآن استدلال نکرده فقط دو جنبه مسأله را برابر گذاشته و داوری را به خود شما - خواننده یا شنونده - واگذارده است:

«هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون»<sup>۸</sup>.

استفهام انکاری است، مسلماً کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابر نیستند، به یقین نور و ظلمت، سایه و آفتاب، بدی و خوبی... نمی توانند یکسان باشند، کسانی که چنین بگویند یا بیندیشند چه بد قضاوت می کنند<sup>۹</sup>. گاهی قرآن فقط سؤال می کند و همان سؤال، جواب و دلیلش را با خود دارد:

«أفی الله شک فاطر السموات والارض»<sup>۱۰</sup>. توجه دادن به طبیعت از دیگر روش های قرآنی است. به آسمان و زمین و دریا و درخت و گیاه و حیوانات، کشتی که بر آب روانست، ماهی تازه که از آب می گیرند، چار پایان که بر آنها سوار می شوید، بادو برق و باران... نگاه کنید و عبرت بگیرید و خدا را بشناسید، در خودتان چرا نمی نگرید<sup>۱۱</sup>؟ قرآن به مظاهر طبیعی که پدیده های قدرت الهی هستند، سوگند یاد می کند: به خورشید،

دارد<sup>۱۴</sup>... گاهی برای آنکه رفع استبعاد نماید، اشعار می دارد که این حکم در سایر ادیان هم بوده<sup>۱۵</sup>. درباره قصاص که به ظاهر قتل است و مرگ، می فرماید این حیات است<sup>۱۶</sup>.

در مورد صدقات و زکات و انفاقات از نکته های روانشناسی استفاده شده: اولاً: اینها باعث افزایش مال می شود<sup>۱۷</sup>.

ثانیاً، کسی که نمی پردازد دچار بخل و حرص و خست است<sup>۱۸</sup>.

ثالثاً: کسی که زکات و صدقات می پردازد، ده برابر اجر اخروی خواهد برد<sup>۱۹</sup>. پیداست که میل به فایده دنیوی و اخروی و بیم از رسوائی، شهره شدن به حرص (بخل) باعث می شود که مردم تشویق به انفاق شوند.

تشبیهات و استعارات عالی قرآنی با فنون شگرف معانی بیانی و آهنگ و شیوایی و زیبایی عبارات، برای مخاطبان معاصر نزول قرآن و هر کسی که با عربی آشنا باشد، اعجاب انگیز بوده و هست. حتی گفته شده که مشرکان، پنهانی به تلاوت قرآن گوش می داده و لذت می برده اند و از راه ستم در قضاوت و استتکاف از اعتراف به حقیقت می گفته اند:

ماه، ستارگان، زمین، آسمان، ابر، باد، شهر مکه، انجیر، زیتون، کوه طور، روز، شب، سحرگاه،... و حتی اسبان تیز تک که صبحگاهان بر دشمن یورش می برند و با سُم خود خاک را بر می آشوبند و از سنگها برق می جهانند... قسم یاد شده است (همچنانکه به فرشتگان و به جان پیغمبر و به خود خدا سوگند یاد شده است).

در ادیان باطله قدیم پدیده های طبیعی جنبه معبودیت داشت. قرآن الوهیت را از غیر الله مطلقاً نفی کرده اما با سوگند یاد کردن به مظاهر طبیعی که نشانه های قدرت الهی (= آیات) هستند نوعی قداست و عظمت را برای آنان اقرار و تقریر می نماید:

«وَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، وَأَنَّهُ قَسْمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»<sup>۲۰</sup>.

علاوه بر توجه دادن به طبیعت از راه توصیف آن یا سوگند خوردن به پدیده های طبیعی، با تشویق به سیر و سیاحت، (سیروا فی الارض) نیز قرآن به نوعی دیگر ما را ارجاع به طبیعت و تاریخ داده است.

در مورد احکام، گاهی حکمت حکمی بیان شده، مثلاً نماز از زشتی و ناپسند باز می دارد<sup>۲۱</sup>. حج فواید خاص خود را

عنوان «اساطیر الاولین» یاد می کردند و بعضی به رقابت در قبال قصص قرآن داستانهای ایران باستان را مطرح می ساختند.

از جمله اهداف قصص قرآنی (که غالب آن در سوره ها و آیات مکی است) بیان سرانجام تبهکاران و خدا شناسان است، می فرماید: اینان که پیش از شما بودند از شما پیر شمارتر و نیرومندتر و دارای اموال و آثار بیشتر بودند، با این حال به سبب اعمالشان، خدا خانه هاشان را بر سرشان خراب کرد و عذابشان نمود.

اگر کلمه «عاقبت» را در قرآن جستجو کنیم، همین مایه را دارد: عاقبت مکذبان و مجرمان و مفسدان و ظالمان... شوم است و این همه در قالب قصه هائی آمده و از شنونده و خواننده خواسته شده که در زمین بگردند و مرده ریگ اقوام نابود شده را بنگرند. این سنت الهی است و نوعی «فلسفه» تاریخی، به لسان وحی است. بی وجه نیست که ابن خلدون سرآغاز و پایان فصول کتاب ارزشمندش «مقدمه» را موشح به آیات قرآنی ساخته است. بهر حال، دریافت این سنت با سیر در زمین توأم است:

«ان هذا الاسحر یؤثر ۲۰». و نیز پیغمبر را متهم به شاعری می نمودند. شعر در نظر عرب، اوج کلام بود و در حقیقت پسند و تحسین خود را آنقدر که درک و فهم شان اجازه می داد، نشان می دادند، و اینکه قرآن نسبت شاعری را از پیغمبر نفی کرده نه اینکه شعر را پائین آورده بلکه می خواهد بگوید این کلام بشری نیست و وحی الهی است، حال آنکه اعراب شعر را الهام شیطانی می انگاشتند.

بدینگونه قرآن به طرق گوناگون، دل و جان و خرد انسان را مورد خطاب قرار می دهد و به جای خود، از خطابه و برهان و حکمت و موعظه حسنه و جدال نیکو ۲۱ سود می جوید.

سوق دادن فکر هم آنچنانکه انتظار می رود از عینیات به طرف ذهنیات است، چون بشر در درجه اول موجودی است حسّی :

«سربهم آیاتنا فی الأفاق فی انفسهم حتی یتین لهم انه الحق» ۲۲

اما توجه دادن مخاطبان به سرنوشت ملل و اقوام گذشته و آدمهای بد و خوب، مضمونی است که در قرآن به وفور و به تکرار آمده و بسیار هم مؤثر بوده، لذا مشرکان این شیوه را مورد حمله قرار داده از داستانهای قرآن به

«قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض»<sup>۲۳</sup>

طبق این سنت کافرانند که زیان می بینند:

«سنة الله التي قد خلت في عبادة و خسر هنالك الكافرون»<sup>۲۴</sup>

خدا می خواهد با ارائه سنن اقوام گذشته شما را هدایت کند.<sup>۲۵</sup>

در واقع غرض قرآن از حکایت تاریخ فقط این نیست که ما بدانیم، بلکه آنست که نتیجه عملی برداریم: «مژده بده به آن عده از بندگان من که گفتار را می شنوند و از بهترینش پیروی می نمایند»<sup>۲۶</sup>.

عبرت را در قرآن هم می توان از قصص گرفت<sup>۲۷</sup>. و هم از گردش شب و روز<sup>۲۸</sup>. و هم از حیوانات که بشیرشان را می نوشیم<sup>۲۹</sup>. طبیعی است کسی می تواند عبرت بگیرد که ببیند، پس خطاب با «اولوالابصار» است<sup>۳۰</sup>.

هدف قصه در قرآن هم عبرت است و هم برانگیختن به تفکر<sup>۳۱</sup>. قصه های قرآنی حق است و راست و درست<sup>۳۲</sup>. و این نکته مهمی است زیرا وسیله باید متناسب با هدف باشد. محتوای داستان و ضرب المثل (یا تمثیل و داستان مثل) در قرآن «حق» است. قرآن داستان برای

داستان و مثل برای مثل نمی گوید.

البته بعضی مفسران بر جنبه تمثیلی قصص قرآنی تأکید کرده، مثلاً مرحوم کیوان قزوینی قصه های مهم قرآن را از دیدگاه تمثیلی می نگرد<sup>۳۳</sup>. اما به نظر من، این منافاتی با حقانیت قصص قرآنی ندارد زیرا قصه نوعی «تعقیب» است و بر آثار قدم دیگری راه پیمودن. می شود تصور کرد که «تعقیب» از دور یا نزدیک باشد و در مسافت کم یا زیاد باشد... همچنانکه در داستان موسی مادر موسی به خواهر او می گوید که جعبه یا سید یا گهواره موسی را که بر روی آب می رفت دنبال کند:

«و قالت لاخته فُصیه، فیصرت به عن جنب و هم لا یسعون»<sup>۳۴</sup>.

البته برخی گفته اند که ضمیر فاعلی «بصرت» به مادر برمی گردد و برخی گفته اند به خواهر. در هر حال ماده قصص می تواند تعقیب و دنبال کردن یک پدیده یا واقعه از دور یا نزدیک، به تندی یا کندی، کلی یا جزئی... باشد. در این معناست که داستان موسی یا آدم یا عیسی... در قالب ها و اندازه های گوناگون آمده است و مسلماً در هر مورد با هدف خاصی.

در هر حال، قصه های قرآنی،

حکایت اخبار است :

«نحن نقص من انباء ما قد سبق<sup>۳۵</sup>» حتی

ماده «قصص» در معنی بیان آیات هم

بکار رفته

«يقصون عليكم آیاتی<sup>۳۶</sup>».

پس بیان آیات به تعبیر قرآن

نیز نوعی حکایت از آیات است. حتی

تفصیل محرّمات یعنی بیان احکام نیز با

کلمه «قصص» آورده شده:

«وعلى الذين هادوا حرمنا ما قصصنا عليك

من قبل<sup>۳۷</sup>».

قصه در عبارت قرآنی، دنبال کردن

و بیان کردن يك حقیقت است که می شود

از زوایای مختلف و در ابعاد و فواصل

گونگون باشد.

گفتیم ماده «قصص» به معنای

پیجوئی و جستجوی قدم به قدم است. در

قرآن می خوانیم که موسی و جوان

همراه او روی آثار پای خود از راه باز

گشتند:

«فارتدا على آثارهما قصصا<sup>۳۸</sup>».

قصه هم چیزی نیست جز پیجوئی

حوادث و تعقیب يك واقعه در قرآن .

قصه و ضرب المثل و تمثیل، کار

بردها و اهداف مشابه دارد:

«وضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً<sup>۳۹</sup>» .

«ضرب الله مثلاً قرية كانت آمنة<sup>۴۰</sup>» .

«ضرب الله مثلاً رجلاً فيه شركاء<sup>۴۱</sup>» .

«ضرب الله مثلاً للذين كفروا امرأة نوح

وامرأة لوط<sup>۴۲</sup>» .

«ضرب الله مثلاً للذين آمنوا امرأة

فرعون<sup>۴۳</sup>» .

«ولما ضرب ابن مريم مثلاً<sup>۴۴</sup>» .

البته فرق هست میان داستان (به

تعبیر فرنگی: استوری) و تمثیل (به

تعبیر فرنگی: فابل). در داستان، خود

داستان بیان می شود و در تمثیل شباهت

آن با داستان دیگری مورد نظر است. اما

در قرآن صریحاً ضرب المثل هم برای

تعقل، تدبیر، تفکر و تذکر مورد استفاده

قرار گرفته<sup>۴۵</sup>.

در داستانها، سرگذشت پیغمبران و

اقوام گذشته مورد نظر است و در امثال

هم حقایق مهم و رویدادهای عبرت

انگیزی که تأثیر در سرگذشت طولانی

بشر داشته اند، مطرح می شود:

«واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية اذ جائها

المرسلون...<sup>۴۶</sup>» .

از «مثل» هائی که در قرآن آمده

داستان آدم و عیسی است که يك مشابهت

دارد و آن نحوه خلقت آدم است بدون

وساطت پدر و مادر و نحوه خلقت عیسی

است بدون وساطت پدر:

«ان مثل عیسی عندالله كمثل آدم...<sup>۴۷</sup>»

در قرآن. در حقیقت، داستان یا مثل یا تمثیل از جهت شگفت انگیزی و اعجاز آمیزی و عبرت آموزی «آیه» محسوب می شود.

مؤمنان مثل را حقیقت تلقی می کنند، اما کافران می پرسند:

«خدا برای چه مثل پشه کوچکی را زده <sup>۵۲</sup>».

در واقع خدا با این مثل جمعی را هدایت و جمعی را گمراه می سازد. نمونه دیگری در سوره مدثر است که شمار فرشتگان موکل بر دوزخ نوزده تا ذکر شده، کسانی که در دلشان مرض هست می پرسند: خدا از آوردن این مثل چه می خواسته است <sup>۵۳</sup>؟

خداوند می فرماید: تعداد اینها را فقط محض امتحان کافران نوزده قرار دادیم:

«وما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا»

پس مثل برای آزمون نیز در قرآن بکار رفته است.

حال به يك داستان مهم قرآنی به طور تفصیلی تر نگاه می کنیم و سخن را با آن به پایان می بریم.

داستان ابراهیم (ع) آنگونه که در قرآن آمده پر از نکات و دقایق و ریزه کاری هایی است که در هر نسل و

مثل دیگر داستان دو مرد است که هر يك باغ آبادی دارند، یکی خدا پرست است و دیگری متکی به دارائی خودش، بحث این دو در چند آیه از سوره کهف آمده <sup>۴۸</sup> این داستان نیست، مثل است. یعنی نمونه و اروتیپیک است. همیشه ممکن است چنین اتفاقی بیفتد، حالا یا باغ دار است یا کارخانه دار، یا برده دار است یا فئودال، یا احتکارچی است یا زمین خوار... طرف دیگر هم آدمی است خدا شناس و عاقبت بین. در هر زمانی بین این دو تیپ اصطکاک فکری و عملی هست. مگر نه اینکه در داستان دیگری قارون می گوید:

«من این اموال را با علم خودم (یعنی بینش و اطلاعات اقتصادی خودم) بدست آورده ام <sup>۴۹</sup>».

داستان اصحاب سبت هم شباهت به تمثیل دارد <sup>۵۰</sup>.

قرآن گاهی از داستان به کلمه «آیه» تعبیر نموده است:

«ام حسب ان اصحاب الكهف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجايب <sup>۵۱</sup>».

می دانیم که آیه به معنای نشانه، پدیده طبیعی، معجزه، جملات قرآنی و عبرت، در قرآن بکار رفته است. «مثل» هم معنایی است یا واژه ای برای «آیه»

هر عصر و شاید در هر نگرش و مطالعه تعبیر تازه ای می توان از آن بدست آورد.

اولین برخورد حضرت ابراهیم (ع) با جامعه شُرک آلودهٔ زمانش در همان خانه ای است که در آن بار آمده است. پدر حضرت ابراهیم (ع) [به روایت شیعه عموی او] آرزبت تراش است و اولین اعتراض ابراهیم بر او و بت‌های اوست<sup>۵۴</sup> سپس داستان بت شکستن ابراهیم پیش می آید<sup>۵۵</sup>. ابراهیم تقلید عقاید موروثی و نیز بت پرستی را نفی می کند و این بیان مرحله ای از اندیشهٔ بشری است که به این نتیجه می رسد که بت (= هر نوع مجسمه یا نماد طبیعی و مصنوعی که مظهر الوهیت پنداشته شود) دور افکندنی است و هیچ نوع تقدسی نمی تواند داشته باشد.

گوشهٔ دیگری از زندگی معنوی ابراهیم، سبب او در ملکوت آسمانهاست<sup>۵۶</sup>. بدین شرح که شب هنگام نخست متوجه ستاره می شود و میگوید:

«این پروردگار من است.»

البته این می تواند زبان حال ستاره پرستان زمان ابراهیم باشد نه اینکه واقعاً ابراهیم در مرحله ای از

عمر، حتی ساعتی ستاره پرست بوده باشد (زیرا چنین تصویری خلاف نظریهٔ عصمت انبیاء است). این از باب مماشات است که اگر ستاره را خدا بیندارند وقتی افول کرد و از آن طرف ماه تابان طلوع نمود همان ستاره پرست به زبان حال می گوید: «این پروردگار من است که بزرگتر است». اما وقتی خورشید می درخشد طبیعی است که ماه پرست به مقام خورشید پرستی ارتقاء یابد و هنگامی که آفتاب غروب کرد همین خورشید پرست اعلام نفرت از هر چه موجود «اقل» هست می نماید، و در اینجا است که ابراهیم (ع) موحد بزرگ می فرماید: «ای قوم، من بیزارم از آنچه شما شریک خدا می پندارید، من با تمام وجود و خالصانه روی به آن کسی آوردم که آسمانها و زمین را سرشته، و از جملهٔ شُرک آورندگان نیستم<sup>۵۷</sup>». پس پرستش اجرام آسمانی هم نفی شد.

در گوشهٔ دیگر از زندگی معنوی ابراهیم، او از خدا درخواست می نماید که چگونگی زنده کردن مردگان را بدو بنمایاند تا موجب مزید اطمینان قلبش گردد. فرمان می آید که چهار نوع پرنده را بکشد و بکوبد و در هم بیامیزد سپس در چهار نقطهٔ دور بگذارد، آنگاه



ابراهیم در خواب می بیند که مشغول ذبح فرزندش می باشد و فردا صبح اینرا فرمان تلقی کرده به فرزندش نیز اعلام می نماید. او نیز تسلیم است و ابراهیم می خواهد او را ذبح کند که بنا به روایات، فرشته الهی برای او و به جای او فدیة ای می آورد، ابراهیم از ذبح فرزند خود نهی می شود.<sup>۶۱</sup> می دانیم که در آئینهای شرک آمیز قدیم، قربانی کردن انسان از جمله مراسم بوده است. آیا این قسمت از قصه ابراهیم، بیان مرحله تحول و تکامل قربانی انسان به قربانی حیوانی نیست؟ ابراهیم به عنوان انسان موحد از مرحله قربانی کردن انسان به قربانی کردن حیوان عبور کرده است.

در بخشی دیگر از قصه ابراهیم، او و پسرش اسماعیل مأمور می شوند که پایه های خانه کعبه را برآورند.<sup>۶۲</sup> بدینگونه ابراهیم که به تنهایی يك امت است.<sup>۶۳</sup> تمام مراحل تحول و تکامل و ارتقاء عقاید يك امت را تجسم می بخشد و در خود نشان می دهد، به عبارت دیگر سرگذشت اعتقادات يك امت در احوال او یکجا تصویر شده است. در این قصه که روی سخن با جان و دل و خرد انسان است، سیر اندیشه خدا جوی انسان از

صدایشان کند که به سوی او می آیند. عرفا برای این چهار مرغ تعبیراتی آورده اند.<sup>۶۴</sup> اما صراحت قرآن در اثبات معاد جسمانی است.<sup>۶۵</sup> آیا نمی توان گفت این هم نفی مرحله جاندار پرستی در اندیشه بشری است. بشر در مرحله ای از سیر فکر طولانی خود جانوران را می پرستیده (از آن جمله: مرغابی، طاوس، کلاغ، خروس... را)، پس این بخش از قصه ابراهیم علاوه بر جهاتی که در ظاهر و تفسیر روایی و عرفانی قرآن دارد، می تواند اشاره به گذشتن از منزل جانور پرستی در سفر به سوی مقصد توحید خالص بوده باشد.

در گوشه دیگری از این داستان، ابراهیم با طاغوت زمانش (نمرود) درگیر است که ادعای خدایی دارد. ابراهیم می گوید: خدای من کسی است که می میراند و زنده می کند، نمرود دعوی می نماید که من هم چنین هستم. ابراهیم می گوید: خدای من خورشید را از مشرق به مغرب می آورد... در اینجا است که نمرود عاجز و مبهوت می گردد.<sup>۶۶</sup> این هم نفی بت‌های انسانی و ابطال شاه پرستی است که بویژه در مشرق زمین سابقه داشته است. در گوشه دیگری از این داستان

واجعل لی لسان صدق فی الآخِرین - واجعلنی من ورثة جنة النعیم<sup>۶۵</sup> .

ماده به معنی، از جزء به کل، از ظاهر به باطن، از کثرت به وحدت و از ظلمت به نور تعقیب شده و به طور رمزی بیان گردیده است و این همان نکته ای است که بعضی عرفا اشاره کرده اند:

«موجودی نیست که زمانی معبود واقع نشده باشد».

۱. «سوره حدید»، آیه ۲۷.

۲. «سوره قصص»، آیه ۷۷ و «سوره اعراف»، آیه ۳۲.

۳. «سوره ق»، آیه ۳۷.

۴. «سوره احزاب»، آیه ۴.

۵. «سوره انبیاء»، آیه ۲۲.

۶. «سوره یوسف»، آیه ۳۹.

۷. «سوره جاهیه»، آیه ۲۴.

۸. «سوره زمر»، آیه ۹.

۹. «سوره جاهیه»، آیه ۲۱.

۱۰. «سوره ابراهیم»، آیه ۱۰.

۱۱. «سوره الذاریات»، آیه ۲۱.

۱۲. «سوره واقعه»، آیه ۷۵ و ۷۶.

۱۳. «سوره عنکبوت»، آیه ۴۵.

۱۴. «سوره بقره»، آیه ۱۹۷ و ۱۲۵.

۱۵. مثلاً در مورد روزه، رك: «سوره بقره» آیه ۱۸۳.

۱۶. «سوره بقره»، آیه ۱۷۹.

۱۷. «سوره بقره»، آیه ۱۷۶.

۱۸. «سوره تغابن»، آیه ۱۶.

۱۹. «سوره انعام»، آیه ۱۶۰.

اشکال در این است که بر شیئی معینی انگشت بگذارند، وقتی متعین شد مخلوق است چون محدود است، و گرنه در شمول و احاطه مطلق «عین» بحثی نیست.

در قصه ابراهیم نکته دیگری هم هست که خدای ابراهیم، خدای فلسفی نیست، خدای ارسطو نیست که موجودات شوق او را دارند و به سوی او در حرکت دائمی اند، اما او علم به جزئیات ندارد. خدای ابراهیم اینچنین است:

«الذی خلقنی فهو یهدین - والذی هو یطعمنی ویسقین - و اذا مرضت فهو یشفین - والذی یمیتنی ثم یحیی - والذی اطعم ان یغفر لی خطیبتی یوم الدین<sup>۶۶</sup>».

و اگر نیک بنگریم خدای ابراهیم خدائی است که دین، و عالیترین ادیان باید به چنان خدائی دعوت کند.

این گفتار را با کلمات نیایش آمیز ابراهیم (ع) به انجام میرسانیم:

«رب هب لی حکماً والحقنی بالصالحین -

۲۰. «سورہ مدثر»، آیہ ۲۴.
۲۱. «سورہ نحل»، آیہ ۲۵.
۲۲. «سورہ فصلت»، آیہ ۵۳.
۲۳. «سورہ آل عمران»، آیہ ۱۳۷.
۲۴. «سورہ غافر»، آیہ ۸۵.
۲۵. «سورہ نساء»، آیہ ۲۶.
۲۶. «سورہ زمر»، آیہ ۱۸.
۲۷. «سورہ یوسف»، آیہ ۱۱۱.
۲۸. «سورہ نور»، آیہ ۴۴.
۲۹. «سورہ نحل»، آیہ ۶۶ و «سورہ مؤمنون»، آیہ ۲۱.
۳۰. «سورہ حشر»، آیہ ۲.
۳۱. «سورہ اعراف»، آیہ ۱۷۶.
۳۲. «سورہ کہف»، آیہ ۱۳ و «سورہ آل عمران»، آیہ ۶۲.
۳۳. رک: تفسیر کیوان ج ۴/ ۵۰-۴۸.
۳۴. «سورہ قصص»، آیہ ۱۱.
۳۵. «سورہ طہ»، آیہ ۹۹.
۳۶. «سورہ اعراف»، آیہ ۵۳ و «سورہ انعام»، آیہ ۱۳۰.
۳۷. «سورہ نحل»، آیہ ۱۱۸.
۳۸. «سورہ کہف»، آیہ ۶۴.
۳۹. «سورہ نحل»، آیہ ۷۵ و ۷۶.
۴۰. «سورہ نحل»، آیہ ۱۱۲.
۴۱. «سورہ زمر»، آیہ ۲۹.
۴۲. «سورہ تحریم»، آیہ ۱۰.
۴۳. «سورہ تحریم»، آیہ ۱۱.
۴۴. «سورہ زخرف»، آیہ ۵۷.
۴۵. «سورہ زمر»، آیہ ۲۷ و «سورہ عنکبوت»، آیہ ۴۳ و «سورہ حشر»، آیہ ۲۱.
۴۶. «سورہ یس»، آیہ ۱۲.
۴۷. «سورہ آل عمران»، آیہ ۵۱.
۴۸. «سورہ کہف»، آیہ ۴۲-۳۲.
۴۹. «سورہ قصص»، آیہ ۷۸.
۵۰. «سورہ اعراف»، آیہ ۱۶۳.
۵۱. «سورہ کہف»، آیہ ۹.
۵۲. «سورہ بقرہ»، آیہ ۲۶.
۵۳. «سورہ مدثر»، آیہ ۳۱.
۵۴. «سورہ انعام»، آیہ ۷۴.
۵۵. «سورہ انبیاء»، آیہ ۶۰ بیعد.
۵۶. «سورہ انعام»، آیہ ۷۶.
۵۷. «سورہ انعام»، آیات ۹-۸۷.
۵۸. رک: مثنوی مولوی، جلد پنجم.
۵۹. «سورہ بقرہ»، آیہ ۲۶۰.
۶۰. «سورہ بقرہ»، آیہ ۲۵۸.
۶۱. «سورہ صافات»، آیہ ۱۰۲ بیعد.
۶۲. «سورہ بقرہ»، آیہ ۱۲۷.
۶۳. «سورہ نحل»، آیہ ۱۲۰.
۶۴. «سورہ شعراء»، آیات ۸۲-۷۸.
۶۵. «سورہ شعراء»، آیات ۸۵-۸۳.